

اشتراک معنوی امکان

علی رضا کهنسال*

چکیده

امکان از مفاهیم کلیدی فلسفه اسلامی است و پژوهش در باب آن، به هر میزانی که باشد، به گسترش معرفت فلسفی یاری می‌رساند. با التفات به این نکته، نوشتار کنونی برآن است که درباره یکی از مباحث مهم امکان که در واقع اصلاً به آن پرداخته نشده است، تحقیق کند. مسأله ما "اشتراک لفظی یا معنوی" امکان است. مراد از این که متفکران ما اساساً به آن نپرداخته‌اند، این است که در لوازم و توابع مسأله، غور نکرده‌اند و به این بسنده کرده‌اند که امکان را مشترک لفظی بدانند. در این مقاله اشتراک معنوی امکان اثبات شده است. دلایل متعددی بر این مطلب عرضه شده است؛ صحت تقسیم امکان، وحدت معنای نقیض آن و استقرای امکانات از جمله دلایلی است که بر اشتراک معنوی امکان آورده شده است. سرانجام با دو تحلیل

*. استادیار فلسفه در دانشگاه فردوسی مشهد.

email:kohansal_a@um.ac.ir

تاریخ دریافت مقاله: 89/6/5، تاریخ پذیرش مقاله: 89/6/9

دقیق اثبات شده است که امکان هر گونه
 که باشد متعلق به وجود است.
واژگان کلیدی: امکان، ضرورت، سلب
 ضرورت، وجود، اشتراک معنوی

مقدمه

پیش از پرداختن به اصل بحث، خاطر نشان می‌کنم که اشتراک لفظی و معنوی دو واژه مصطلح در ادبیات، منطق و اصول فقه هستند. در مباحث الفاظ منطق و اصول فقه آمده است که اگر لفظی واحد باشد، یا معنای واحد دارد و یا معانی متعدد. در فرض نخست، اگر معنا دارای افراد متعدد باشد، بدون تفاوت در صدق بر افراد، متواپی است و با تفاوت در صدق، مشکک؛ و این هر دو، اقسام لفظ مشترک (معنوی) هستند (علامه حلی، 1381: 28؛ مظفر، 1366: 48).

در فلسفه ما تصریح شده است که بحث از اشتراک معنوی و لفظی در حکمت، به معنای ادبی نیست. در ادبیات، تعیین اشتراک لفظی یا معنوی، دایرمدار وضع است و مرجع تشخیص، لغت است... فی‌المثل اگر در فرهنگ لغت، برای لفظی چند معنا با وضع مستقل، وضع شده باشد، آن لفظ مشترک لفظی است (علامه طباطبایی، 1381: 36).

آشکار است که این معنا از اشتراک، نمی‌تواند بحث فلسفی باشد زیرا هدف فلسفه جستجوی حقایق کلی هستی است. بر

این اساس، مراد از اشتراک لفظی و معنوی، که در بحث از اشتراک معنوی وجود بیان می‌شود، آن است که آیا معنایی که از وجود درک می‌شود، با قطع نظر از هر زبانی؛ معنای واحد است یا متعدد؟ بدین‌سان، اگر چینی و آلمانی، از بودن و نبودن، با هر لفظی که دارند، یک معنا درک می‌کنند، پس وجود مشترک معنوی است وگرنه لفظی؛ و البته، مشترک معنوی است (آملی: 42).

مراد ما نیز از اشتراک معنوی یا لفظی امکان، همان معنایی است که حکما در اشتراک وجود قصد می‌کنند؛ بر این اساس، اگر امکان مشترک لفظی باشد یعنی با قطع نظر از زبان، معانی متعددی از آن درک می‌شود و اگر مشترک معنوی باشد، تنها یک معنا دارد.

معانی امکان

پیش از بیان مدعی و برهان، مختصری در باب امکان و معانی آن سخن می‌گوییم تا تمهیدی برای پژوهش آینده باشد. در کتب معتبر فلسفه اسلامی معانی متعددی برای امکان بر شمرده‌اند که عبارتند از:

الف) امکان عام یا عامی که لازم معنای آن سلب ضرورت از جانب مخالف حکم است. در جانب موافق نیز وجوب یا امکان خاص برجا می‌مانند.

ب) امکان خاص یا خاصی که سلب ضرورت از هر دو جانب حکم است. به آن "امکان ماهوی" نیز می‌گویند. زیرا هرگاه ماهیت من‌حیث‌هی را در نظر بگیرند، نه وجود را برای آن ضروری می‌بینند و نه عدم را؛ بنابراین، ماهیت با قطع نظر از هر چیز جز ذات خود، نه مستحق حمل وجود است و نه سزاوار عدم. پس هر دو ضرورت از او سلب می‌شود و ممکن است.

ج) امکان اخص: سلب ضرورت‌های ذاتی و وصفی و وقتی است. مانند کتابت برای انسان که هیچ یک از ضرورت‌های مذکور را ندارد.

در هر سه معنای امکان؛ موضوع، ماهیت است. در قضیه مثلث سه زاویه دارد به امکان عام؛ موضوع قضیه، ماهیت مثلث است. نیز در کودک دانشمند است به امکان خاص و انسان کاتب است به امکان اخص.

د) امکان استقبالی: سلب ضرورت‌های سه‌گانه (مانند امکان اخص) همراه با سلب وجود کنونی. خواهی آورده است که این همان امکان اخص است با تقيید به استقبال. به عبارت دیگر سلب همه ضرورت‌ها حتی ضرورت به شرط محمول. چنین امکانی تنها می‌تواند نسبت به امور آینده که هنوز ایجاب و سلب آنها معین نیست؛ معنا داشته باشد. حکمای بزرگ ما آن را نپذیرفته‌اند و منشأ رای پذیرندگان را جهل به اسباب و علل وجود

دانسته اند (ابن سینا، 1384: 1-242؛ علامه طباطبایی، 1381: 189).

ه) امکان استعدادی: وصف وجودی از کیفیات قایم به ماده که ماده به واسطه آن، فعلیات گوناگون را می‌پذیرد. میان آن و امکان خاص، تفاوت‌هایی نهاده‌اند، از جمله این که امکان استعدادی، صفتی وجودی است که شدت و ضعف نسبت به فعلیت را می‌پذیرد و موضوع آن ماده موجود است. امکان استعدادی با وجود مستعد له از میان می‌رود اما امکان خاص، یک معنای عقلی است که شدت و ضعف نمی‌پذیرد. موضوع آن نیز ماهیت من‌حیث‌هی است و امکان خاص هرگز از آن جدا نمی‌گردد.

و) امکان وقوعی: اگر شیء به گونه‌ای باشد که از فرض وقوع آن محالی لازم نیاید، گفته می‌شود که امکان وقوعی دارد.

ز) امکان فقری یا وجودی: تعلق و فقر ذاتی وجود امکانی نسبت به وجود واجبی است، که در برابر امکان ماهوی به کار می‌رود و موضوع آن به خلاف امکان ماهوی، وجود شیء است نه ماهیت آن. هم موضوع و هم معنای امکان وجودی با امکان فقری متفاوت است. از نظر موضوع که بیان شد و از حیث معنا نیز به این دلیل که امکان ماهوی سلب ضرورت و تساوی نسبت با وجود و عدم است ولی امکان وجودی نمی‌تواند به این معنا باشد زیرا نمی‌توان وجود را از

خود آن سلب کرد. اثبات هر چیز برای خود آن ضروری است و سلب آن از خود نیز مستلزم تناقض است (همان: 191).

تبیین مدعی

دعوی نویسنده، اشتراک معنوی امکان است. در فلسفه اسلامی گاه تصریح شده است که امکان مشترک لفظی است (ابن‌سینا، ج 1/241؛ شرح مطالع قطبالدین رازی: 151، سهلان ساوی: 60). از سوی دیگر، آنچه در حکم تصریح حکما به اشتراک لفظی است، این است که در کتب خود فصلی را در احصای معانی امکان گشوده‌اند و روشن است که تعدد معانی دلیل بر اشتراک لفظی است.

اکنون به تبیین مدعی که اشتراک معنوی امکان است می‌پردازیم. همان‌گونه که گذشت، در مشترک معنوی، یک معنا وجود دارد که دارای افراد متعدد است و همواره آن معنا در همه افراد با خصوصیات متفاوت آن‌ها وجود دارد. مثلاً انسان که مشترک معنوی است فقط به معنای حیوان ناطق است و خصوصیات انسانی، در اصل معنا دخیل نیستند. پس از شنیدن لفظ انسان و تعقل معنای آن، انتظار شنونده برای شنیدن ویژگی‌های مصداق است و البته آن‌ها هرچه باشند، در اصل معنای انسان دخیل نیستند. همین امر در مفهوم "وجود" که مشترک معنوی است، نیز صادق است.

خصوصیات موجودات، که بسیار متفاوتتر از اختلافات انسان‌هاست، در اصل وجود نقشی ندارند. از واجب‌الوجود تا هیولا، همه مصداق وجودند.

اکنون دعوی ما این است که امکان نیز مانند وجود، مشترک معنوی است. معنای مشترک آن در جمیع کاربردها "سلب ضرورت" است. هر جا امکان به کار رفته است، ضرورتی سلب شده است. آنچه به عنوان "معنای امکان" مطرح شده است، چیزی جز مصادیق متفاوت همان معنای مشترک نیست. سلب ضرورت، در همه آن معنای مشترک است و اگر ما وجود را به سبب مصادیق متعدد آن، مشترک لفظی می‌دانستیم، می‌توانستیم در امکان نیز همین‌گونه حکم کنیم، اما این رفتار دوگانه که وجود را به رغم تفاوت در مصادیق، مشترک معنوی بدانند و امکان را که معنای سلب ضرورت در همه استعمالات آن موجود است، مشترک لفظی؛ به چه دلیلی است؟

نویسنده بر مدعای خود براهین متعدد خواهد آورد و ناقد بصیر باید به این دقیقه التفات داشته باشد که برای ابطال دعوی باید همه برهان‌ها نقد شوند و اشتراک لفظی نیز به حجت قوی اثبات شود.

برهان‌های اشتراک معنوی

1) مفهوم امکان مانند مفاهیم وجود و

و خوب و امتناع، مفهومی بدیهی است پس مشترک لفظی نیست.

حکیمان ما تصریح کرده اند که " مواد ثلاث" بدیهی هستند و قابل تعریف نیستند (سبزواری، 1422: ج 2/243؛ علامه حلی، 1407: 46؛ علامه طباطبایی، 1381: 170).

" اینگونه اشیاء (و خوب، امکان، امتناع) را باید از امور بین شمرده انسان بعد از تصور مفاهیم وجود و شیت عامه، هیچ مفهومی را زودتر از ضرورت و لاضرورت تصور نمی کند. هرگاه ضرورت را به وجود نسبت دهد، و خوب است و هرگاه آن را به عدم نسبت دهد، امتناع است و اگر لاضرورت را به یکی از آن ها یا هر دو منسوب کنند، امکان عام یا خاص پدید می آید" (ملاصدرا، ج 1/84-83)، همانگونه که در عبارت به تصریح آمده است، امکان نیز چون ضرورت معنایی بدیهی دارد.

اگر امکان مشترک لفظی است، کدامیک از معانی آن بداهتاً در ذهن نقش می بندد؟ آن معنایی که بدیهی است، سلب ضرورت است که خود معنایی است مشترک، همانند وجود. همین معنی در همه استعمالات امکان، ثابت و برقرار است؛ سلب یک ضرورت (امکان عام) یا دو ضرورت (امکان خاص) یا سه ضرورت (امکان اخص)... به نظر می رسد، دقت و تامل در همین عبارت، برای اثبات اشتراک معنوی امکان کافی است. ممکن است

در مقام اشکال گفته شود که در عبارت صدرا فقط اشتراک امکانات عام و خاص در معنای سلب ضرورت آمده بود، اما آشکار نیست که مثلاً امکان استعدادی یا امکان فقری را نیز بتوان در معنای سلب ضرورت شریک دانست. بنابراین، تنها اشتراک معنوی دو امکان اثبات می شود نه همه آنها. پاسخ اجمالی آن است که اشتراک همان دو معنا نیز برای ابطال اشتراک لفظی، بسنده است. زیرا در مسأله ما قول به تفصیل وجود ندارد. امکان یا مشترک لفظی است یا معنوی. ثانیاً بر فرض که این عبارت اشتراک معنوی دو یا سه امکان را اثبات کند، باید گفته می شد که برخی از معانی امکان مشترک لفظی هستند؛ نه آن که یکسره، همه آنها را مشترک لفظی بدانند. این مطلب، در معیت بحث امکان استعدادی و فقری به تفصیل خواهد آمد.

2) بر این اساس که نویسنده مفهوم امکان را مانند مفهوم وجود، مشترک معنوی می داند، همه دلایلی را که برای اشتراک معنوی وجود آورده اند (علامه طباطبایی 1382: 16؛ آملی: 45؛ علامه حلی، 1407: 24؛ لاهیجی: 25)، در باب امکان نیز صادق می داند. بدین سان، برهان های مذکور را بر امکان تطبیق می کند:

یکی از دلایل اشتراک معنوی وجود این است که وجود به وجود واجب و ممکن و

جوهر و عرض تقسیم می‌شود و صحت تقسیم، نشان اشتراک معنوی است. عین آن دلیل در این مقام، جاری است. امکان را می‌توان به آنچه معانی امکان نامیده‌اند، تقسیم کرد. به جای آن‌که آن‌ها را معانی امکان و خود امکان را مشترک لفظی بدانند، باید امکان یا به واژه دقیق‌تر "سلب ضرورت" را مقسم قرار داد و با ضمیمه هر قید به مقسم، یکی از اقسام را پدید آورد.

3) در اشتراک معنوی وجود برهان آورده‌اند که چون نقیض وجود (عدم) واحد است، پس وجود نیز واحد (و مشترک معنوی) خواهد بود وگرنه ارتفاع نقیضین رخ می‌دهد (علامه طباطبایی، 1382: 17).

همین برهان در امکان نیز جاری است. نقیض امکان ضرورت است و ضرورت واحد است پس امکان نیز واحد است. تنها نکته در این برهان آن است که وحدت و اشتراک معنوی ضرورت را انکار کنند و آن را نیز چون امکان مشترک لفظی بدانند. البته پس از تصریح به این‌که ضرورت "تاکد وجود" است (ملاصدرا: ج 1/84)؛ و وجود، مشترک معنوی است، ضرورت نیز چنین است.

اشکال دیگری که می‌توان بر این برهان گرفت، آن است که تطبیق برهان اشتراک وجود، در اینجا ممنوع است؛ زیرا در بحث وجود طرف سومی موجود نیست و در اینجا

هست. در وجود تنها دو طرف وجود و عدم، فرض می‌شود و ارتفاع آن‌ها، ارتفاع نقیضین است اما در امکان چنین نیست. امکان و ضرورت، هم می‌توانند مجتمع شوند و هم مرتفع. مثال اجتماع مانند اجتماع امکان عام و وجوب در خدا؛ و مثال ارتفاع مانند ارتفاع امکان اخص و ضرورت ذاتی در ماه‌گرفتنی.

پاسخ این اشکال روشن است. یک مصداق یا به تعبیر رایج یک معنای خاص از امکان را با معنایی از ضرورت که در برابر آن نیست، در نظر گرفته اند وگرنه میان ضرورت و امکان واسطه ای نیست. شیء مطلقاً یا ضرورت دارد یا ندارد که همان امکان است. در موجهات منطق نیز ضرورت و امکان مخالف، نقیض یکدیگرند.

در بحث وجود و برهان اشتراک معنوی نیز به همین نحو عمل می‌شود. وجود مطلق "الوجود" که موضوع فلسفه است در برابر عدم مطلق قرار می‌گیرد نه در برابر عدم مضاف. اگر جز این باشد، برهان مختل می‌گردد.

4) برهان دیگر بر اشتراک معنوی وجود آن است که تردید در خصوصیات یک چیز، سبب تردید در اصل وجود آن نمی‌شود. سیاهی از دور، زید باشد یا عمرو، بالاخره وجود دارد. همین برهان در امکان نیز صادق است. سلب ضرورت خواه در امکان عام باشد

یا امکان خاص، به هر روی اصلی ثابت است.

5) برهان دیگر ما، تصریح حکما به اشتراک معنوی است. به راستی شگفت‌آور است که آن‌ها از یک سو به اشتراک لفظی و از سوی دیگر به اشتراک معنوی قایل شده‌اند و فاصله دو رأی آن‌ها یک صفحه یا کمتر از آن بوده است؛ به عنوان نمونه:

"...امکان معنایی است که هم شأن ورود بر ایجاب را دارد و هم ورود بر سلب را، ولی معنای آن به تنهایی، ملازم سلب امتناع است... پس این که امکان ملازم سلب ضرورت یکی از دو جانب است، به حسب ایجاب و سلبی است که به آن افزوده می‌شود اما قبل از الحاق، امکان تنها سلب امتناع است" (ابن‌سینا: ج 1/229)

هرگاه ضرورت را به وجود نسبت دهد، و جوب است و هرگاه به عدم نسبت دهد، امتناع است و اگر به یکی از آن‌ها یا هر دو منسوب کند، امکان عام یا خاص پدید می‌آید" (ملاصدرا: ج 1/84).

"جم‌پهور حکما به دلیل آن که اشتراک امکان اخص را با امکان خاص و عام، اشتراک لفظی می‌شمارند، اخصیت امکان خاص را همراه با گونه‌ای از تشبیه مجاز می‌دانند... صدرالمتالهین در اینجا و در برخی از موارد دیگر، جهت همراهی با جم‌پهور حکما بر اساس اشتراک لفظی امکان

مشی نه موده است و لیکن آنچنان که از این پس خواهد آمد، نظر نهایی خود را در نفی اشتراک لفظی و اثبات اشتراک معنوی بیان می‌دارد (جوادی آملی، بخش دوم، ج 1/419)

"از آن چه گذشت آشکار می‌شود که امکان معنی واحد مشترکی چون وجود است" (علامه طباطبایی، 1381: 184).

آیا به عباراتی روشن‌تر و صریح‌تر از این‌ها نیاز است؟ تا خواننده دانشور باز هم نپندارد که این عبارات تنها اشتراک معنوی امکان عام و خاص و اخص را اثبات می‌کنند نه همه امکان‌ها را، خاطر نشان می‌کنم که در اشتراک معنوی امکان استعدادی و امکان ذاتی (خاص)، تصریحی روشن‌تر از آنچه گفتیم وجود دارد. ابن سینا، خواه‌نماید نصیر و ملاصدرا در بحث بسیار معروف امکان استعدادی سخنانی گفته‌اند که دال بر اشتراک معنوی امکان ذاتی و استعدادی است. خواننده دانشور می‌تواند تمام این داستان را پیگیری کند (ابن سینا: 3/121؛ جوادی آملی، بخش دوم ج 1: 431؛ مطهری، 1369 الف: ج 1/194؛ شهرزوری، 1372: 245؛ همان: 192؛ مطهری، 1369 ب: ج 3/224؛ ابن سینا: ج 3/122؛ مطهری، 1369 ب: ج 3/242 و جوادی آملی: ج 2/430).

موضوع این مقاله بررسی صحت و سقم این

ماجرا و داوری آن تحلیل‌ها نیست. غرض، استفاده از اقرار حکما در اشتراک معنوی این دو امکان است.

ممکن است اشکال شود که در همه مواردی که ما برای اثبات اشتراک معنوی به رأی حکیمان استناد کردیم، تنها اشتراک چند مورد از امکانات اثبات شد نه اشتراک همه معانی امکان. پیش‌تر نیز به این اشکال اشارت کرده بودیم و پاسخ تفصیلی آن را به آینده موکول ساخته بودیم. اکنون به پاسخ می‌پردازیم:

اولاً رأی حکما در این مساله اشتراک لفظی است و مراد ایشان اشتراک لفظی برای همه امکانات است وگرنه باید رأی خود را به برخی از امکانات منحصر می‌کردند. بنابراین قضیه مطلوب ایشان آن است که "هر امکانی مشترک لفظی است". برای ابطال این قضیه، اثبات نقیض آن کافی است و آن این است که برخی از امکانات مشترک لفظی نیستند و تنها یک مورد کافی است، در حالی که در عبارات حضرات، اشتراک معنوی چندین مورد اثبات شده است. بیش‌ترین اختلافات میان امکان ذاتی و امکان استعدادی است که اشتراک آن را پذیرفته‌اند، دیگر چه مانعی وجود دارد که اشتراک بقیه را نپذیرند؟ ثانیاً در همان مواردی که اشتراک معنوی را پذیرفته‌اند، چه مفهوم ثابتی را در

نظر گرفته اند؟ همان‌گونه که به تصریح در عبارات ایشان آمده بود، امکان به معنی سلب ضرورت یا ملازم با سلب ضرورت است. اکنون مگر این معنا در مواردی که نپذیرفته اند، از میان رفته است؟ در کدام امکان سلب ضرورت نیست؟

6) استقرای معانی امکان اثبات میکند که "سلب ضرورت" در همه آنها وجود دارد. ابتدا مثالی می‌آورم و انواع معانی امکان را بر آن تطبیق می‌کنم؛ در این قضایا تأمل کنید:

انسان جوهر است

اندازه انسان کم است

انسان دانشمند است به امکان عام

انسان دانشمند است به امکان خاص

انسان نویسنده است به امکان اخص

انسان در سال آینده نویسنده است به امکان استقبالی.

انسان نویسنده است به امکان وقوعی (از فرض وجودش محالی لازم نمی‌آید)

انسان میتواند نویسنده شود به امکان استعدادی

وجود انسان وجودی عین وابستگی به علت خود است. (امکان فقری)

از این نه قضیه، موضوع هفت قضیه، ماهیت است. موضوع آخرین قضیه وجود است. موضوع امکان استعدادی نیز بنا بر آن که امکان استعدادی را وصف واقعی بدانند،

موجود خارجی است. اکنون ببینیم ذهن چگونه این مفاهیم را به دست آورده است تا آشکار گردد که امکان همیشه متعلق به وجود است و چیزی جز وجود ضعیف یا ضعف وجود نیست.

هر امکانی متعلق به وجود است. امکان، وجود ضعیف یا ضعف وجود است؛ همان‌گونه که ضرورت وجود قوی یا قوت وجود است. تأمل در معنای اصالت وجود و لوازم و توابع آن، اثبات این مهم را برعهده دارد. دیدیم که ماهیت؛ موضوع برخی از معانی امکان بود. اکنون باید ببینیم که خود ماهیت چیست؟ براساس اصالت وجود، هستی از وجود تشکیل شده است و وجود در غیر وا جب تنزلات و تقیداتی دارد که لازمه معلولیت و مجعولیت هستند. ماهیات از تقیدات وجود پدید می‌آیند. به عنوان مثال، هنگامی که به یک انسان اشاره می‌کنیم و می‌پرسیم که این چیست؟ پاسخ ما بیان ماهیت انسان است یعنی بیان مجموعه‌ای از جوهر و اعراضی چون کم و کیف و... است که به همان مجموعه، انسان می‌گوییم. که با تقید و تنزل خود این چهره را یافته است.

براساس اصالت وجود هرگونه هستی و ثبوتی که برای هر چیزی جز خود وجود اثبات شود، به واقع نوعی وام گرفتن از

و جود است. در بحث نفس‌الا مر رأی رزین علامه طباطبایی این است که اموری چون ماهیات و در رتبه‌های بعد، عوارض ماهیات و منجمله امکان، که منشاء انتزاع آن‌ها ماهیات هستند، همه ثبوت تبعی به تبعیت از موجودات حقیقی دارند و موجود حقیقی نیز از همان وجودی است که عدم را از ذات خود طرد می‌کند (همان: 69). پس امکان نیز چنین است. در خارج چیزی جز وجود نیست که عقل از تأمل در محدودیت‌های آن ماهیاتی انتزاع می‌کند و از سنجش آن ماهیات با یکدیگر احکام دیگری می‌یابد. اکنون به حدیث امکان می‌رسیم. امکان عام شامل ضرورت و امکان خاص است اما خود، طبیعتی نیست که جامع میان وجوب و امکان خاص باشد. مثال‌های امکان عام، یا مثال‌های وجوبند یا امکان خاص. مثال خالص و نابی برای امکان عام وجود ندارد. پس با تأمل در مثال ضرورت و مثال امکان خاص؛ وضع امکان عام روشن خواهد شد.

جهت قضیه در نخستین مثال ما، ضرورت است. جهت عبارت است از کیفیت نسبت موضوع به محمول. به عبارت دیگر کیفیت نسبت وجود را بط. اگر موضوع از محمول قابل انفکاک نباشد، جهت، ضرورت است که البته نباید آن را با دوام اشتباه گرفت. در دوام موضوع پیوسته همراه محمول هست اما

می‌توانند از آن جدا شود در حالی که در ضرورت موضوع از محمول جدایی‌ناپذیر است (یزدی، 1363: 60-59)؛ (علامه‌حلی، 1381: 114 و 106).

پس مفهوم ضرورت این است که وجود محمول از وجود موضوع جدایی‌ناپذیر است. یعنی حصه‌ای از مفهوم جوهر، همان حصه‌ای که بر انسان حمل می‌شود از آن جدایی‌ناپذیر است؛ پس ضرورت چیزی جز وجود شدید محمول برای موضوع نیست. ضرورت از هر نوعی که باشد معنای آن در تحلیل همین است که میان موضوع و محمول قضیه پیوندی ناگسستنی است.

ما از تأمل در محدودیت‌های یک موجود به ماهیتی به نام انسان و محمولات آن رسیدیم. آنگاه در سنجش این دو مفهوم می‌بینیم که وجود محمول هرگز از وجود موضوع جدا نمی‌شود. این‌جا مفهوم ضرورت پدید می‌آید. غرض آن است که این مفاهیم از تقیدات وجود حاصل می‌شوند. پس در واقع متعلق به وجود هستند و اگر وجود نمی‌بود هیچ‌یک از این مفاهیم پدید نمی‌آمدند.

امکان سلب ضرورت است، یعنی سلب همین وجود شدید یا شدت وجود؛ پس معنای امکان نیز ضعف وجود است. در قضیه کودک دانشمند است به امکان خاص، مفاد قضیه چیست؟ آن است که عقل نه ضرورتی در

دانشمند بودن کودک می‌بیند نه در دانشمند نبودن او. به‌دیگر سخن و جود دانش برای کودک، وجودی ضعیف است، آن‌قدر ضعیف که احتمال وجود و عدم آن یکسان است. باز هم عقل با تأمل در محدودیت این موجود (کودک) و آن موجود (دانش) میان آن‌ها وجودی ضعیف را یافته است: فقط استعداد و توان موضوع برای پذیرش این محمول را. حیوان نمی‌تواند دانشمند باشد، برای آن‌ها حتی استعداد هم نیست اما کودک انسان می‌تواند. تنها، امتناع دانش از کودک نفی شده است. این وجود به غایت ضعیف، امکان است.

از آن‌چه گذشت، تحلیل امکانات وقوعی و اخص نیز روشن است. امکان وقوعی اخص از امکان خاص است و امکان اخص مانند امکان خاص بود با یک سلب بیشتر. پس هرچه در امکان خاص گفته شد برای امکان وقوعی و اخص نیز صادق است.

امکان استقبالی نیز اولاً فرضیه خطایی بوده است، ثانیاً همان امکان اخص است با تقید به استقبال. پس هرچه در امکان اخص گفته شد برای امکان استقبالی نیز کافی است. در مقام تطبیق بر مثال، عقل با تأمل در محدودیت و ماهیت انسان و نویسندگی و سنجش آن با آینده، وجود نویسندگی را برای انسان ضروری نمی‌بیند. در این امکان هم چون دیگر

امکانات، احکام امکان از تأمل در وجود و سنجش آن با وجود محمول حاصل می‌آید. اگر آن چه گفته شد در تبیین امکانات ماهوی کافی باشد، برای امکاناتی که موضوع آن‌ها شیء خارجی است؛ کار آسان‌تر است. در امکان استعدادی، موضوع موجود خارجی است و دیدیم که بزرگ‌ترین فیلسوفان ما آن را با امکان خاص مشترک معنوی می‌دانستند و معنای امکان خاص نیز سلب ضرورت وجود و عدم است. تفاوت امکان ذاتی و استعدادی به ابهام و تعیین وجود باز می‌گردد (مطهری، 1369ب: 245/1)؛ (علامه‌حلی، 1407: 56).

با این فرض، امکان استعدادی نیز از تأمل در حال موجود خارجی به دست می‌آید ولی موضوع آن ماهیتی که نسبت به وجود و عدم برابر باشد نیست. بلکه ماهیتی است که با تقید به وجود خاص در نظر گرفته شده است. نکته‌ای که بسیار مهم است و باید در مهم‌ترین امکان (امکان وجودی) نیز در نظر با شد، آن است که همیشه امکان برای سلب ضرورت است. امکان عام برای سلب ضرورت مخالف، امکان خاص برای سلب هر دو ضرورت، امکان اخص برای سلب سه ضرورت و امکان استقبالی برای سلب ضرورت به شرط محمول.

اما اگر، گرچه نگفته‌اند که امکان استعداد برای سلب چه ضرورتی است، اما

پاسخ آشکار است. موضوعی که نسبت به وجود خاصی در نظر گرفته می‌شود نسبت به حالات همان وجود، بالقوه و فاقد ضرورت است. در مثال ما، انسان می‌تواند نویسنده شود، پس قبل از این حالت، نویسنده بودن برای آن ضروری نیست.

احتمالاً عمده‌ترین موردی که سبب رأی اشتراک لفظی می‌گردد، امکان فقری است. اولاً موضوع آن موجود است نه ماهیت، ثانیاً معنای آن فقر و ربط به علت است نه استوای نسبت وجود و عدم یا سلب ضرورت. آری اگرچه معنای امکان فقری سلب ضرورت وجود و عدم نیست، اما در این امکان نیز ضرورت دیگری سلب می‌شود. ما نگفتیم که مصادیق سلب ضرورت در هر امکانی یکسان است تا این اشکال پدید آید که در امکان فقری سلب ضرورت نیست. بلکه سخن ما این است که هر امکانی عین یا ملازم سلب ضرورت است. ضرورت نیز همه جا به معنی وجود شدید است و امکان که سلب آن است؛ وجود ضعیف است و در این موضع نیز همان سخن صادق است. از حسن اتفاق، اگر انکاری باشد باید نسبت به فقرات دیگر باشد زیرا بر این مورد نص آورده‌اند و تصریح کرده‌اند که ضرورت "تاکد وجود" است (ملاصدرا: 84/1).

البته روشن است که سلب ضرورت در این جا به معنی استوای نسبت نیست، اما به معنی

نفی وجود واجبی است. توضیح بیشتر اینک در قضیه "وجود انسان ممکن به امکان فقری است"، مراد آن نیست که وجود انسان نسبت به وجود و عدم حالت تساوی دارد یا می‌توان وجود را از وجود انسان سلب کرد، همان‌گونه که در ماهیت انسان چنین بود. عیان است که سلب وجود از وجود انسان که موضوع امکان فقری است؛ تناقض است، اما ضرورت و سلب ضرورت در اینجا به معنای مناسب خود است و البته اصل معنای ضرورت و امکان که به حکم اشتراک معنوی امکان در همه کاربردها ثابت است، در این جا نیز محقق است.

تعبیر دقیق از امکان فقری چنین است: "مراد از امکان فقری تعلق و تقوم وجود معلول نسبت به وجود علت است؛ و این که وجود امکانی نسبت به وجود واجبی، فقر ذاتی دارد" (علامه طباطبایی، 1381: 192-191). تأمل در این عبارت معنای ضرورت و امکان در این مصداق را کاملاً آشکار می‌کند. ضرورت یعنی بی‌نیازی و غنایی که تنها در ذات واجب است، سلب ضرورت نیز یعنی سلب همان غنا و وجوب که عین ذات موجود امکانی است. مگر ضرورت و امکان در موارد پیشین چه معنایی داشتند؟

در امکان خاص که زیر نهاد امکانات دیگر است، دو قضیه متصور است، هل بسیط (انسان موجود است) و هل مرکب (انسان

دانشمند است) در قضیه نخست معنای امکان آن است که نه خود وجود برای انسان ضرورت دارد و نه عدم آن. آیا این امکان جز به آن معنا است که وجود برای انسان تحقیقی بسیار ضعیف دارد تنها در این حد که انسان را از دایره ممتدعات خارج کند؟ در قضیه دوم نیز معنای امکان این است که دانشمند شدن برای انسان وجودی بسیار ضعیف دارد. وجودی که به عدم همان اندازه نزدیک است که به وجود.

به رغم آن که در آن چه گفته شد، کفایت است، اما نویسنده هم به جهت رفع هرگونه ابهام و هم از باب ژرفتر کردن پژوهش به یک نکته دیگر نیز می‌پردازد. بر اساس تحلیل ما، امکان و ضرورت همیشه متعلق به وجود هستند زیرا همواره از ضعف یا شدت وجود انتزاع می‌شوند و این معنا پیوسته در آن‌ها باقی است. اکنون پرسشی وجود دارد و آن این است که تفاوت میان امکان ماهوی و وجودی چیست؟ اگر همه آن‌ها از وجود برمی‌خیزند چرا دو موضوع و معنا دارند؟ برای پاسخ به این پرسش بحثی را طرح می‌کنیم که هم پاسخ است و هم برهانی قاطع بر دعوی ما. در نخستین فرع از فروع اصالت وجود عبارتی در کتاب ارزشمند "نهایة الحکمه" آمده است، که درک آن نیازمند تأمل است:

" هر چیزی که بر حیثیت ماهیت حمل

می شود فقط به واسطه وجود است و وجود حیثیت تقییدیه در هر حمل ماهوی است؛ زیرا ماهیت در ذات خویش معدوم است و صاحب چیزی نیست، بنابراین ثبوت ذات و ذاتیات آن برای آن به واسطه وجود است. ماهیت اگرچه در اعتبار عقل، جز خودش، چیز دیگری نیست، نه موجود است و نه معدوم، اما ارتفاع وجود از آن به این اعتبار - که معنای آن اعتبار این است که وجود در حد ماهیت اخذ نمی شود - با این منافات ندارد که وجود به عنوان چیزی خارج از حد ماهیت و یک امر عارض بر آن حمل شود. پس ماهیت هرگونه که فرض شود، ثبوتی (وجودی) خواهد داشت. همچنین لوازم ذات ماهیت مانند مفهوم ماهیت که عارض بر هر ماهیتی است و زوجیت که عارض بر ماهیت چهار است، به واسطه وجود برای آن اثبات می شوند نه آن که به ذات خود ماهیت برای آن ثابت باشند" (همان: 53-57).

براساس این عبارت، ماهیت صاحب هیچ چیز نیست حتی امکان که امر اعتباری است. ذاتیات ماهیت نیز به واسطه وجود برای آن ثابت است. این همان سخنی است که در بحث "نفس الامر" نیز به گونه ای دیگر آمده بود. تفصیل این مطلب خارج از بحث ما است ولی غرض از استشهاد به آن، این نکته است که اولاً هر حکم ماهوی متعلق به وجود

است، ثانیاً میان امکانی که موضوع آن ماهیت است با امکانی موضوع آن وجود است، این تفاوت وجود دارد که در امکان ماهوی، امکان متعلق به ماهیت است به این معنا که از حالت استوای ماهیت انتزاع می‌شود، اما از این جهت نیز متعلق به وجود است که تا وجودی نباشد ماهیتی نیست که امکان از آن انتزاع شود.

"با این تحقیق تمامی احکامی که برای ماهیت ثابت می‌شود، اعم از آن که به حمل اولی و یا به حمل شایع باشد، بالاصاله احکام وجود شمرده خواهد شد، زیرا ماهیت با تمامی ویژگی‌ها و مختصات ذاتی و یا عارضی خود، چیزی جز نمود وجود نیست" (جوادی آملی، بخش اول، ج 1/336). امکان ماهوی نیز ظهور وجود ضعیف است، درست همان‌گونه که موجود بودن هم به ماهیت متعلق است و هم به وجود. اما در امکان وجودی موضوع وجود معلول است و حالت ضعف و ربط وجودی که همان امکان است مستقیماً از آن وجود انتزاع می‌شود. حاصل آن که تعلق امکان‌ها به دو موضوع متفاوت در اصل معنای آن‌ها که همان وجود ضعیف است، تأثیری ندارد.

اکنون بیان واپسین برهان دشوار نیست؛
 امکان وجود ضعیف است
 وجود ضعیف مشترک معنوی است

امکان مشترک معنوی است
مقدمه اول به تفصیل بیان شد و مقدمه
دوم نیز روشن است زیرا حکم به اشتراک
معنوی وجود متعلق به مفهومی است که از
همه مراتب وجود انتزاع شده است؛
بنابراین وجود خواه شدید باشد و خواه
ضعیف، مشترک معنوی است.

دلایل اشتراک لفظی امکان

در آغاز سخن گذشت که حکیمان ما در
اشتراک لفظی یا معنوی امکان، آن‌گونه که
سزاوار است غور نکرده‌اند. یک گواه آن
سخن همین است که ایشان بر اشتراک لفظی
امکان دلایل روشنی نیاورده‌اند. گویا آن
را در حکم مسلمات دانسته‌اند در حالی که
چنین نیست. نویسنده به فراخور پژوهش
خویش دلایلی را که یافته است یا آن‌ها را
برای استدلال صالح دانسته است بررسی و
نقد می‌کند:

1. تعدد معانی امکان دلیل اشتراک لفظی
است. به گمان بنده دلیل اصلی حکمای ما
همین بوده است که معانی متعددی را برای
امکان در نظر گرفته‌اند و آن را مشترک
لفظی دانسته‌اند. به همین جهت چندان در
بند آوردن دلیل دیگری نبوده‌اند. به این
دلیل پاسخ داده شد. آنچه به عنوان تعدد
معانی مطرح است در واقع تعدد کاربردها
و مصادیق است، وگرنه معنای امکان در هر

مورد، سلب ضرورت است و بازگشت سلب ضرورت به ضعف وجود است، پس امکان یعنی ضعف وجود، حال یا ضعف وجود محمول نسبت به موضوع و یا ضعف اصل وجود.

2. عبارتی از ملاصدرا وجود دارد که ممکن است بتوان آن را به عنوان دلیل تلقی کرد. البته خود او از این عبارت چنین استفاده‌ای نکرده است. صدرالمتالهین در معرفی امکان عام، آن را شامل وجوب و امکان خاص دانسته است اما بیان داشته است که معنی شمول امکان عام، این نیست که طبیعت جامع فراگیری به نام امکان عام وجود دارد، بلکه در واقع یا وجوب موجود است و یا امکان خاص. فقط عقل در اعتبار خویش مفهوم جامعی را در نظر می‌گیرد (ملاصدرا: ج 1/150).

ممکن است استدلال شود که در مشترک معنوی باید طبیعتی وجود داشته باشد که در افراد خود ثابت باشد و تفاوت افراد آن با یکدیگر در خصوصیات متفاوت زاید بر آن طبیعت جامع باشد، شبیه طبیعت نوعی یا جنسی انسان یا حیوان؛ ولی چنین طبیعتی در امکان وجود ندارد. هر یک از معانی امکان، چیزی است متفاوت با دیگری و طبیعتی که چون جنس یا نوع جامع آن‌ها باشد موجود نیست.

پاسخ آن است که برای اشتراک معنوی وجود یک معنای ثابت لازم است اما شرطی

برای نحوه وجود آن معنا نیست. معنا ممکن است طبیعت نوعی و جنسی باشد یا معقول ثانی. این معنای ثابت در استعمالات امکان وجود دارد. خود مفهوم وجود هم که مشترک معنوی است، مانند امکان یک معقول ثانی فلسفی است و جنس یا نوع نیست.

3. علامه طباطبایی بیان داشته اند که امکان عام از حیث مورد، اعم از امکان خاص و وجوب و امتناع است؛ نه آن که از حیث مفهوم، اعم از آن ها باشد زیرا میان جهات، جامع مفهومی نیست. شارح دانشمند در تبیین عبارت علامه، استدلال کرده اند که وجوب و امکان و امتناع، معانی بسیطی هستند و مرکب از معنای مشترک و معانی مختص نیستند تا امر مشترك، جامع مفهومی میان آن ها باشد (علامه طباطبایی، 1381: 188)

قطب‌الدین رازی در شرح سخن خواجه استدلالی نزدیک به همین دلیل را بیان داشته است. ولی مراد او اثبات اشتراک لفظی امکان نبوده است (ابن سینا: ج 1/238-237)

برای پاسخ باید مسأله را مورد تأمل قرار داد تا دانسته شود که دلیل مذکور به چه مواردی برخورد می‌کند. دعوی ما این بود که امکان مشترک معنوی است ولی این مقاله درباره ارتباط جهات ثلاث با

یکدیگر سخنی نداشت و دلیل مذکور درباره جهات است... اکنون اگر گفته شود که همین استدلال برای نفی اشتراک معنوی امکانات نیز به کار می‌آید، استدلال باید چنین باشد که معانی امکان بسیط هستند و جامع مفهومی ندارند.

پاسخ آن است که برای اشتراک لفظی وجود یک معنای ثابت لازم است، همان‌گونه که در جواب دلیل اول گذشت. این معنا می‌تواند به صورت جزئی از یک مرکب باشد؛ که استدلال مذکور این احتمال را ابطال می‌کند. اما احتمال دیگر آن است که امکان به عنوان خارج محمول یا عرضی ذاتی (مصطلح در باب برهان) باشد. یعنی عین یا جزء چیزی نباشد اما با تأمل عقل و از حاق موارد استعمال امکان انتزاع شود. امکان از معقولات ثانیه فلسفی است و به همین نحو درک می‌شود (سبزواری، ج 1/169-166). به تفصیل اثبات شد که مفهوم سلب ضرورت از همه کاربردهای امکان انتزاع می‌شود. مفهوم وجود به همین نحو از موجودات انتزاع می‌شود (آملی: ج 1/70). فرض دیگر آن است که گفته شود که این دلیل، اگرچه در باب همه امکانات نیست اما اشتراک لفظی امکان خاص و عام را اثبات می‌کند.

پاسخ آن است که اولاً دعوی اشتراک لفظی حکما برای همه معانی است و نقیض آن؛

اثبات اشتراک معنوی برخی از موارد است. ثانیاً مفهومی سلب ضرورت در امکان عام و خاص روشن‌تر از هر جا وجود دارد. مراد ما از امکان همان‌گونه که مکرر گفته ایم، سلب ضرورت است. سلب ضرورت اگر به وجوب تعلق گیرد امتناع است و اگر به عدم تعلق یابد وجوب است و اگر به هر دو طرف متعلق باشد، امکان خاص می‌باشد. عقل با تأمل در هر یک از این مواد می‌تواند سلب ضرورت را درک کند.

فرض سوم این که گفته شود، که براساس دلیل مذکور میان وجوب و امکان، جامع مفهومی وجود ندارد.

پاسخ این است که بر فرض صحت این امر، باز هم به مدعای ما خدلی وارد نمی‌شود زیرا هدف ما آن نبود که میان ضرورت (وجوب) و عدم ضرورت (امکان)، جامع مفهومی بیابیم، بلکه غرض آن بود که میان امکانات معنای جامعی بیابیم؛ همان‌گونه که میان ضرورت‌ها؛ نه میان امکان و ضرورت.

4. دلیل دیگری نیز مشابه دلیل پیشین آورده‌اند که همان پاسخ را دارد. دلیل این است که امکان و ضرورت تقابل عدم و مد که دارند و چون وجود و عدم، جامع ندارند، امکان و ضرورت نیز جامع ندارند.

5. در این دلیل نیازی به تکرار پاسخ

نمی‌بینم.

ختم سخن این‌که هیچ بحث فلسفی بی‌فایده نیست، اما تأمل در فواید و ثمرات این بحث به فراغتی دیگر نیاز دارد. اشتراک معنوی امکان، ممکن است ثمراتی چون اشتراک معنوی وجود داشته باشد، یا بتوان نظامی از تشکیک را میان امکان‌ها و ضرورت‌ها تصویر کرد. شاید هم این بحث در قضایای منطقی که جهت آنها ضرورت یا امکان است، موثر باشد. به هر روی، نویسنده در این باب تأمل نکرده است و این مهم را به خواست حق، به نوبتی دیگر موکول می‌کند.

نتیجه‌گیری

امکان، مشترک معنوی است و معنا یا لازمه معنای آن در همه موارد سلب ضرورت است. آنچه به عنوان معانی متعدد امکان ذکر شده است، در واقع کاربردهای امکان با همان معنای واحد است، یعنی پیوسته‌قیدی به آن معنای واحد افزوده‌اند و گمان رفته است که معنای جدیدی پدید آمده است. امکان در هر موردی به وجود باز می‌گردد؛ یعنی وجود ضعیف است. بنابراین، مفهوم امکان نیز مانند مفهوم وجود مشترک معنوی است و همه دلایلی که برای اشتراک معنوی وجود آورده‌اند، در مورد امکان نیز صادق است. بر این اساس، قول به اشتراک لفظی امکان که رأی

حکمای ماست، دلیل موجهی ندارد.

منابع

- آملی، محمد تقی، *درر الفوائد*، قم: موسسه اسماعیلیان.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله. *الاشارات و التنبیهات*، شرح خواجه نصیر طوسی و تعلیقه قطب الدین رازی، به تحقیق کریم فیضی، جلد اول و جلد سوم، قم: موسسه مطبوعات دینی.
- رازی، قطب الدین، *شرح المطالع فی المنطق*، قم: انتشارات نجفی.
- زین الدین عمر بن سهلان ساوی (1316ق) *البصائر النصیریة*، بولاق (مصر).
- سبزواری، ملاهادی 1422ق. *شرح منظومه*، به تصحیح و تعلیق حسن حسنزاده آملی، جلد یک و 2، قم: باقری.
- شهرزوری، شمس الدین محمد 1372. *شرح حکمه الاشراق*، با تصحیح و تحقیق و مقدمه محسن ضیایی تربتی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، *محمد بن ابراهیم 1368. الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، به همراه تعلیقات حاج ملاهادی سبزواری و علامه طباطبایی، جلد اول، چاپ دوم، قم: مکتبه المصطفوی.
- علامه حلی، جمال الدین حسن بن یوسف 1407ق. *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، به تصحیح و تعلیقه حسن حسنزاده آملی، قم: موسسه النشر الاسلامی.
- _____ 1381. *الجواهر النضید فی شرح منطق التجرید*، به تصحیح و تعلیق محسن بیدارفر، قم: بیدار.
- علامه طباطبایی، محمدحسین 1382. *بدایه الحکمه*، با تصحیح و تعلیقه علی شیروانی، چاپ دوم، قم: دارالفکر.
- علامه طباطبایی، محمدحسین 1381. *نهایه الحکمه*، با

تصحیح و تعلیقه غلامرضا فیاضی، جلد اول، چاپ دوم، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. لاهیجی، عبد الرزاق، شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام.

مطهری، مرتضی 1369 الف. حرکت و زمان در فلسفه اسلامی، جلد یک، چاپ سوم، تهران: حکمت.

1369 ب. شرح مبسوط منظومه، جلد یک و جلد 3، چاپ سوم، تهران: حکمت.

مظفر، محمدرضا 1366. منطق، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، چاپ چهارم، تهران: حکمت.

یزدی، ملا عبدالله 1363. الحاشیه علی تهذیب المنطق، قم: موسسه النشر الاسلامی.